

اجراهای شب نخست در تئاترهای افریقا

نوشته ژاک تفرانی

که روح قهرمان داستان هنوز روحی بیجان است. طنز، که نزد هوگو پوشش مؤدبانه‌ای است برای یأس، از علائم جوانی است. و آیا تئاتر آرزوی بهتر از خنده برای نشان دادن واقعیت از زاویه‌های جدید دارد؟ طنز آنچه را که بیابیه‌ها، تمسیدها، حماسه‌ها و رمانها به آرامی تحلیل می‌کنند در یک آن باز می‌تاباند. طنز ظرافتی است در برابر زمختی و ما مبنای کار نمایش خود را بر این دوگانگی نهادیم.

ابتدا جنبه ملودراماتیک کار بود که می‌بایست با تمام وجود خود آن را می‌پذیرفتم. ملودرام مبارزه‌ای است میان آرزو و واقعیت، میان وارستگی و مال، میان جوانی و گذشته. ملودرامهای بد، خیر مطلقاً در برابر شر مطلق قرار می‌دهند و این امر اغلب به سلال مطلق منجر می‌شود. اما ملودرامهای خوب - که «پاداش هزار فرانکی» یکی از نمونه‌های شاهکار آن است - نشان می‌دهد که خیر و شر نسبی هستند.

مثلاً از ادگار مارک به خاطر اینکه سپهرین را دوست دارد خوشامان می‌آید، باینهمه او مجموعه مبتذلات یک بورژوا را در خود دارد و بعدها به صورت فردی با ارزش اما در عین حال خشک و زنده در می‌آید. روسلین نیز که از شخصیت‌های «بد» نمایشنامه است مانند گلایوی محکوم از امتیاز روراست بودن برخوردار است و خواسته‌های خویش را آشکارا بیان می‌کند. شخصیت‌های بد فکر نمی‌کنند که بد هستند، اما او خود می‌داند که بد است. او نیز همچون گلایوی به بورژواها علاقه‌ندارد، بلکه صراحتاً

افتاده در گنجه مخفی شده بود، ناگهان بیرون می‌پرد و فریاد می‌زند «آفرین بر تو عزیزم!» و به این ترتیب فضای ماجرا شکل می‌گیرد.

من قصد ندارم به‌ریزه‌کاریهای این ملودرام بپردازم (که طی آن آشکار می‌شود که بانگدار مذکور مدتهای دراز شوهر آنتین بوده و سپهرین نیز فرزند اوست)، بلکه صرفاً به این امر بسنده می‌کنم که نشان دهنده تمام روح نمایشنامه در شخصیت اصلی آن یعنی گلایوی متبلور می‌شود. گلایوی محکوم نه مقدس است نه شهید. ولگرد خیابانی (گاوروش‌وار) پنجاه ساله‌ای است که روح پاریس و خنده تلخ و شاعرانه مردم را می‌نماید.

با اینکه گلایوی محکوم - که نوعی تبعیدی به حساب می‌آید - از دیدگاه اخلاقیات متعارف انواع تقصیرات را به گردن دارد، با اینهمه موقعیتی او را برسر از بورژواهای شرافتمند می‌نماید، زیرا او «روراست» است.

گلایوی روی بام هوگوی تبعید شده در جزیره است. هر دوی آنها نقاب از چهره شرافتمندان برمی‌گیرند. قاضی خطاب به گلایوی می‌گوید «شما دزد هستید» و گلایوی در جواب می‌گوید «من دزدی می‌کنم چونکه گرسنه هستم». عدالت، همچون ارتش، نمی‌خواهد بداند، او فقط با واقعیات خشک سروکار دارد. و چنین است که گلایوی در شانزده سالگی دستگیر و چندین سال زندانی می‌شود، سالهایی که برای تبدیل یک نوجوان به فردی که از اوضاع سیاسی سر دربیورد کافی است.

معجزه پاداش هزار فرانکی در این است

ویکتور هوگو در سال ۱۸۶۶، در خلال تبعید یازده ساله‌اش در گرنزی، طی مدت دو ماه ملودرامی به‌نثر در چهارپرده تحت‌عنوان «پاداش هزار فرانکی» نوشت. آیا نویسنده مشهور و جهانی «بینوایان» سرانجام دوباره شروع به نوشتن نمایشنامه کرده بود، کاری که پس از شکست نمایشنامه «بورگراوا» (فسیلیا) در ۱۸۴۳ بدان نپرداخته بود؟

به‌رحال این حرفی بود که دوستان او در پاریس، که با بی‌صبری تمام منتظر بودند، می‌زدند. اما خیالبافی گرنزی صفحات آبی رنگ و بلند دستنویس خود را که با خطی فوق‌العاده نکاشته شده بود با اعلام اینکه سانسورچیان اجازه چاپش را نخواهند داد، در ته چندانی گذاشت و در جمله‌ای کوتاه گفت «من این را فقط برای این نوشتم تا خود را از شر یک فکر رها کنم».

این اثر جزء مجموعه نمایشنامه‌هایی بود تحت‌عنوان «تئاتر در آزادی»، که در زمان حیات هوگو به چاپ نرسید. این نمایشنامه اول بار در ۱۹۳۴ از اعماق بیرون آمد و به چاپ رسید. تا ۱۹۶۱ نیز به صحنه نیامد و تنها در این سال بود که هوپر ژینیو در آستراسبورگ آن را روی صحنه آورد. بیست و چهار سال بعد، در صدمین سال مرگ نویسنده، نوبت به ما رسید که بتوانیم آن را به صحنه ببریم.

این نمایشنامه درباره چیست؟ ماجرا در دهه ۱۸۲۰ در پاریس می‌گذرد. محکومی محروم از حقوق اجتماعی به نام گلایوی - زانوالترانی باطنی شوخ - زدانه دارد از روی بامهای شهر می‌خزد. او گرسنه است، باینهمه توان این را می‌یابد که خدرا به مبارزه بطلید «اولین کار خوبی را که فرصت انجام دادنش برایم پیش بیاید بلافاصله انجام خواهم داد. گناه این کار به گردن خداست».

گلایوی از پنجره بالاخانه محقری به درون می‌نگرد. در آنجا پیرمردی را می‌بیند که آرام در حال مردن است و جوایزی که به هنگام سربازی در پیروزیهایش در ارتش امپراتوری دریافت داشته در اطراف او قرار دارند. تنها کسانی که در محفل فقیرانه پیرمرد حضور دارند آنتین، دختر بیوه او و سپهرین نوه‌اش هستند. سرگرد زهدوار برای کمک به دختر و نوه‌اش حاضر شده است تا این حد خود را پائین بیاورد که درس موسیقی بدهد. این در واقع فقری وحشتناک و عریان بود، چیزی که مردها شاید بتوانند آن را تحمل کنند، اما زنان نمی‌توانند.

سپهرین عاشق ادگار مارک، کارمند جوان بانک، است که در استخدام بانگدار ثروتمندی به نام بارون پوانکارال می‌باشد. و همین پوانکارال است که تمام اموال سرگرد زهدوار و از جمله پیانوی او را ضبط می‌کند. عامل این عمل پست تاجری است به نام روسلین که نمونه مجسمی است از پیرحمی دوران بازگشت. روسلین تصمیم می‌گیرد که درسی واقعگرایانه به آنتین بدهد: اگر می‌خواهی ثروتمند باشی سر و وضعت را شبیه ثروتمندان کن، و چنانچه مایل نیستی دخترت محکوم به انجام کارهای پست شود او را به من بده و من با او ازدواج خواهم کرد. آنتین، همچون فانتین در «بینوایان»، در آخرین لحظات درماندگی، تصمیم‌گیری را به‌خود دختر وامی‌گذارد. اما سپهرین، مانند کوزت در «بینوایان»، به ندای جوانی گوش می‌دهد و این پیشنهاد را رد می‌کند. در این لحظه گلایوی، که همچون عاشق داستانهای عشق و عاشقی پیش پا

زندگی و زمان

می‌کند که در آنها از حمایت مالی از تئاتر دفاع می‌کند و خواستار لغو قانون تبعیدخاندان بوناپارت می‌گردد، زیرا احساس می‌کند که حکومت بیش از آنکه از این خانواده سلطنتی ترس داشته باشد از فقر توده مردم در هراس است. هوگو با زن هنرپیشه‌ای به نام آلیس اوزی روابطی دوستانه برقرار می‌کند و همراه ژولیت به یک سفر یک هفته‌ای به نورماندی می‌رود و هنگام عبور از ویلکیه مجموعه اشعاری به او الهام می‌شود که با این عبارات آغاز می‌گردد «فراد، سحرگهان، آنگاه که کوه و دشت در سبیدی غرق می‌شوند...». نوشتن بینوایان ادامه می‌یابد. اپرای دارگومیزسکی به نام «اسمرالد»، که براساس نمایشنامه هوگو تصنیف شده است، برای نخستین بار در مسکو اجرا می‌شود.

۱۸۶۸ سلطنت ژوئیه در ۲۲ فوریه سقوط می‌کند و حکومت جمهوری اعلام می‌گردد. هوگو که بی‌پرده برای نایب‌السلطنه شدن دوشس هلن دورلثان کوشش کرده است، پست شهر-داری ناحیه هشت پاریس را که به او پیشنهاد می‌شود رد می‌کند. در ماه ژوئن هوگو به‌عنوان عضو مجلس مؤسسان انتخاب می‌شود و در «روزهای ژوئن» با قرار دادن خویش در معرض تیراندازیهای شورشیان سعی می‌کند نظم را

ویکتور هوگو در ۱۸۶۸ در حال کاشتن «درخت آزادی» در پلاس رویال (پلاس د ووز کنونی). نقاشی آبرتگ از هانری وولکل. زمینه تابلوخانه‌ای را نشان می‌دهد که هوگو در آن زندگی می‌کرد.



Photo © Bulloz, Paris. Collections de la Maison de Victor Hugo

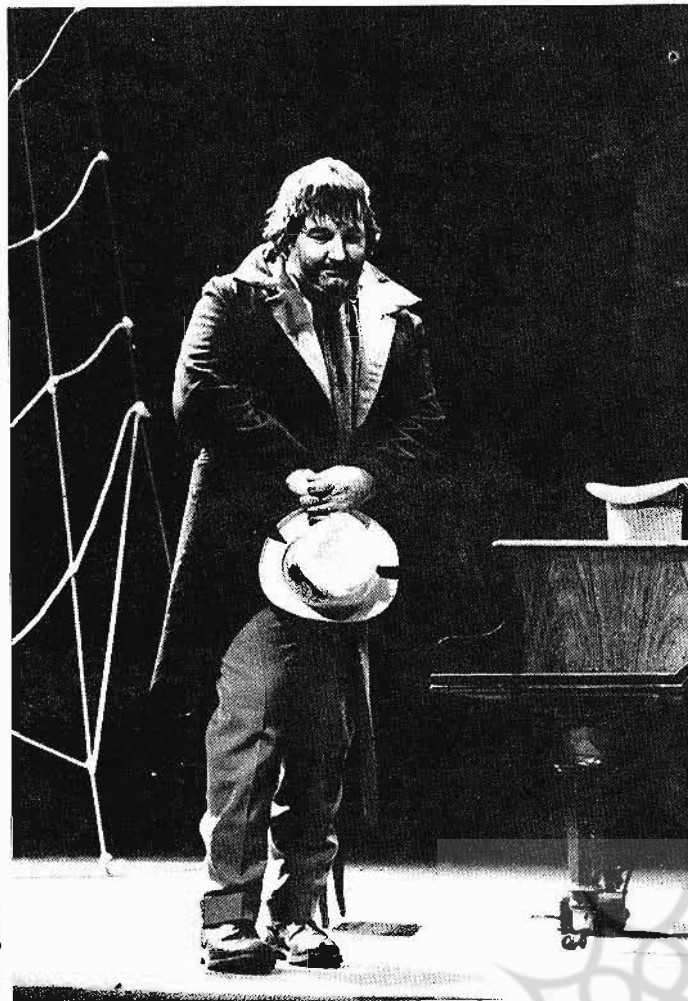


Photo © Suzanne Fournier, Paris



Photo © Musées de la Ville de Paris-SPADEM, 1985

بی‌یر میران، هنرپیشه فرانسوی، در نقش گلابیوی سارق در نمایشنامه پاداش هزار فرانکی اثر هوگو، که در ۱۹۸۵ به توسط گروه تئاتر در آزادی در سته اونیورسیتیه پاریس (کوی بین المللی دانشگاهی) روی صحنه آمد.

عکس ویکتور هوگو در بروکسل در ۱۸۶۷ که توسط آلبر دارنو، معروف به برتال (۱۸۳۰ - ۱۸۸۲) برداشته شده است.

را دوست دارد. و در اینجاست که دو قهرمان واقعی نمایشنامه، مطرود اجتماع و مطرود شر، به یکدیگر می‌رسند. پیوند مقدر میان ژان والزان و ژاورد در اینجا نیز موجود است. آرلت تقاضای برای نشان دادن این دو گانگی به جای اینکه از شیوه‌های واقعگرایانه سود جوید، صحنه خالی به کار برد و موضوع را به تخیل بیننده و درک او از متن محول کرد. تنها چیزی که در میان صحنه قرار داشت یک پیانو بود. این پیانو هم تابوت، هم جعبه موسیقی، هم صندوق و هم نماد آمال بورژوازی بود. گلابیوی این وسیله را، که هم دشمن و هم شریک جرم است، پیش از آنکه همچون حشره‌ای در تار عنکبوت سیمهای آن گرفتار شود می‌شکند. پیر میراند که نقش گلابیوی را بر عهده دارد، این نقش را به‌روال چارلی چاپلین بازی می‌کند، اما دوره‌گردی که او به‌نمایش می‌گذارد خانه بدوش مضحکی نیست، بلکه مردی است جدی و سرسخت که آموخته است چگونه برای زنده ماندن و گرمسینه نمادین مبارزه کند. شخصیت او کمندی سبک را به‌حماسه و مسخرگی را به نمایشی از عواطف مبدل می‌کند. ما «به‌او» نمی‌خندیم، بلکه «همراه با او» می‌خندیم. نمایش و قهرمان اصلی آن در سراسر فرانسه، چه در پاریس و چه در شهرستانها، با استقبال کم‌نظیری روبرو شدند. تماشاچیان، چه روستائیان معمولی و چه افراد جوان بسیار به شوق آمدند. نویسنده، بازیگران و حضار چنان وحدتی یافته بودند که در سراسر جهان تنها معدودی از نمایشنامه‌ها موفق به دستیابی بدان شده‌اند. ویکتور هوگو دوباره کشف شده بود. در جریان یک سفر هنری به هشت کشور فرانسوی‌زبان در آفریقا، استقبال مذکور به‌نحوی معجزه‌آمیز افزایش یافت. ما دوبار این نمایش

- لوئی ناپلئون بوناپارت - رأی می‌دهد که با شکست دادن کارتیاک، لامارتین و عده‌ای دیگر انتخاب می‌شود. ۱۸۴۹ هوگو در مجلس به حمایت از هنر ادامه می‌دهد و خواستار تکمیل موزه لوور، لغو سانسور در تئاتر و حمایت مالی از هنرمندان می‌شود. در مجلس مقننه جدید انتخاب می‌شود و با نطق خویش درباره «بینوایی» سر و صدا به‌پا می‌کند. در ماه اوت هوگو به ریاست کنگره بین‌المللی صلح انتخاب می‌شود و نطق گشایش و ختم کنگره بر عهده او گذاشته می‌شود و در ماه اکتبر علیه سرکوب جمهوریخواهانی که بر ضد پاپ در رم شورش کرده بودند اعتراض می‌کند؛ این سرکوب توسط سربازان فرانسوی صورت گرفته بود. حتی در این حالت که به شدت درگیر فعالیتهای اجتماعی است از شعر گفتن باز نمی‌ایستد. ۱۹۵۰ در ۱۵ ژانویه لایحه‌ای که طبق آن آموزش و پرورش عمومی در انحصار کلیسا

در ماه نوامبر نطق مهمی درباره محدودیتهایی ایراد می‌کند که در بودجه مربوط به مدارس، دانشگاهها و مؤسسات فرهنگی و همچنین کم کردن از کمکهای علمی و هنری پیشنهاد شده است و طی آن نمایندگان را از صرفه‌جویی در «رشد فکری» برحذر می‌دارد: «ارتقاء روح بشر و راهنمایی کردن او به سوی خدا، آگاهی، زیبایی، عدالت و حقیقت به سوی اعمال غیر خود خواهانه و به سوی عظمت ضرورت دارد. و صرفاً با انجام همین عمل می‌توان بشر را با خودش و در نتیجه با اجتماع در صلح و آشتی قرار داد». انتخابات ریاست جمهوری در ماه دسامبر برگزار می‌شود. هوگو که تحت تأثیر کتابی به نام «از میان برداشتن قفس وحشتناک» فرار گرفته بود، به نویسنده آن

وجدان در رویارویی با کاربرد، طرحی از هوگو.

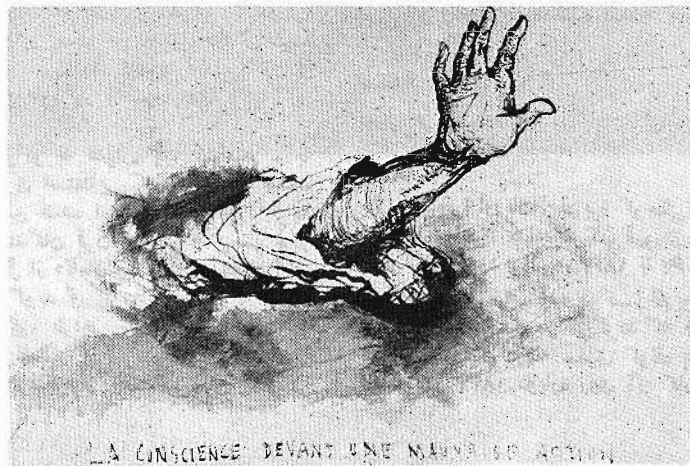


Photo © Bulloz, Paris. Collections de la Maison de Victor Hugo

LA CONSCIENCE DEVANT UNE MAIN D'ACCUSÉ

را به مناسبت دو جشن در داکار و کینشازا به صحنه بردیم که اولی در يك زمین بسکتبال با ۲۰۰۰ دانشجو و دومی در يك آمفی تئاتر سیمانی با ۳۰۰۰ تماشاچی برگزار شد. بازیگران که در لباسهای ضخیم زمستانی سخت عرق می ریختند، از اینکه چطور يك نمایش دو ساعت و نیمی بدون دکور و صرفاً با يك پیانو، ده لامپ مهتابی و آکوستیک ضعیف توانسته است جماعتی عظیم را به خود جلب کند در شگفت بودند. آیا میزبانان آفریقائی ما در این داستان پول، زن ازدواج کرده و بیوه شده، امیراتور و دوران بازگشت چه می دیدند؟ آنها چگونه توانسته بودند به اعماق مبهم هوگو نفوذ کنند؟

هنوز گلابیو بیش از يك جمله بر زبان نیاورده بود که تماشاچیان میخکوب شدند و احساساتشان به تسخیر درآمد، خنده ها کوتاه اما عمیق و انفجاری بود. تماشاچیان از آن نوع تماشاچیان بیحالی نبودند که به سختی به خنده می افتند و با سختی می توانند جلوی خنده خویش را بگیرند و در نتیجه در کار نمایش و بازیگری اختلال ایجاد می کنند. این خنده خنده تماشاگری هشیار و آگاه بود که انگار می توانست طنز هوگو را از قبل ببخاند. آنها منتظر این طنز بودند، آنها آن را می خواستند. نمایش، علی رغم گرما و شرایط تکنیکی نامناسب، همچنان به همین صورت پیش رفت. این امر بدان خاطر بود که تماشاگر حضور کامل داشت و نقش خویش را ایفا می کرد، و بازیگران از تأثیر معجزه این ملودرام، مخلوطی از درام و عواطف، به شوق آمده بودند. گلابیو هنگامی که تنها در صحنه است جلوی صندوق می ایستد، سیگاری روشن می کند و زست شخص با نفوذی را به خود می گیرد و ناگهان این دوره کرد به يك تاجر مهم تبدیل می گردد.

آب و مرگ، ذغال و دوده

شارل بودلر، شاعر فرانسوی، در «سالون ۱۸۵۹»، که شرحی انتقادی از مهمترین نمایشگاه هنری آن سال است، از «تخیل شکوهمند» موجود در طراحیهای هوگو صحبت می کند. هوگو به بودلر نوشت «از اینکه شما درباره آنچه دوست دارم طرحهای آب مرکب خود بنامشان نظر خوب دارید، خوشحال و مفتخرم. در واقع من کار کردن با مداد، زغال، مرکب قهوه ای و دوده و تمام انواع مخلوطهای عجیب را که کمابیش بیان کننده دیده ها و در حقیقت ذهنیات من هستند کنار گذاشته ام. این کار برای من سرگرمی میان دو بند از يك شعر است.»

همانطور که پیر زورژل، مسئول موزه هنرهای زیبای دیزون، در پژوهش خود تحت عنوان «نقاش بودن به رگم خویش» متذکر می شود، این شیوه ای بود که هوگو از طریق آن فعالیت های خود را به عنوان يك نقاشی در برابر کار مهم و اصلی یعنی نویسندگی فرعی و کم اهمیت جلوه می داد، او نمی خواست توجه مردم از کارهای ادیبی به سوی دیگری موجه شود، موقعیتی که هوگو تا آخر عمر همچنان بر آن مصر بود و اغلب ترجیح می داد که «خط خطیهای» خود را صرفاً در محافل خصوصی و میان دوستان صمیمی نشان دهد. با اینجه هوگو با بیجا گذاشتن صدها طرح برای «کتابخانه ملی»، مقام این جنبه از خلاقیت هنری را در طیف کلی خلاقیت خود برای آیندگان روشن کرد. کارهای هنری او (که به سه هزار می رسند و اغلب در فاصله سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۷۶ کشیده شده اند) بسیار جالب و از لحاظ عمق و تنوع الهام قابل ملاحظه اند؛ اینها عبارتند از کاریکاتورها، طرحهای مربوط به مسافرتها، چشم اندازهای واقعی و خیالی، طرحهایی که از طریق فشرده نگه های

در این لحظه تماشاگران همچون خدایان هومر قهقهه سر می دهند. در صحنه دیگر زمزمه هایی از تحسین زیر کی و نقشه چینی شخصیت ظالم داستان به گوش می خورد (آری تحسین، زیرابه هر حال این وظیفه شخص فقیر است که حقه های او را خشی کنند.) و بعد به هنگام بر صحنه آمدن ادگار عاشق همراه با مشوقش سپیرین، آه های ناشکیبا و خنده های شرمگینانه و توأم با دستپاچگی تماشاگران بر می خاست. همچنین هنگامی که اقیبت آغاز سخن می کند و با این کلمات اعتراف می کند که «اتفاقات و حشمتاکی می افتد؛ زنها همیشه هم راضی نیستند.» سکوتی سرشار از تعجبی نگران کننده فضا را پر می کند. بازیگر زن این سخنان را بسیار ساده و با لحنی که بیان کننده واقیبت است آدا می کند، اما با تمام احساسی که يك زن می تواند در آن بگنجانند توأم است. واکنش همدردانه و هم صدای تماشاگران در فضا می پیچد.

و زمانی که گلابیو در آخرین محاکمه اش برده ها را از روی ماجرا کنار می زند و به انجام کاری خوب می پردازد (و در این کار خودش را قربانی می کند) نفس جمعیت سه هزار نفری در کینشازا در سینه حبس می شود. کسی که کنار من نشسته بود به گریه افتاد. سپس هنگامی که گلابیو از دادگاه خارج شد تا راهی زندان شود، جمعیت سه هزار نفری همچون تن واحد از جا برخاستند و در حالی که اشک شوق در چشم داشتند فریادی برآوردند که ما ابتدا متوجه معنای آن تشدید اما بعداً فهمیدیم که تقاضای «دوباره» نمایش را می کنند. تمام بازیگران و تعدادی از فرانسویان حاضر بین تماشاگران در زیر تأثیر قویترین تجربه نمایشی خود مسحور شده بودند. این اجرا به منزله نوعی تجلیل از زبان فرانسه بود

و نمایش به تمام معنا تماشاگران مناسب خودش را داشت، تماشاگرانی که اگر هوگو نمایشنامه را محبوس نمی ساخت، در سال ۱۸۶۶ نیز می داشت.

اکنون ما ماهیت «رهای از يك فکر» را که هوگو در آن زمان گفته بود درک می کنیم. در رمان، حتی در رمانی افسانه ای نظیر «بینویان»، امکان تماس بلاواسطه هوگو با خواننده وجود نداشت. تماس او با خواننده از این طریق همواره کاملاً ذهنی بود. در تئاتر و مخصوصاً در «پاداش هزار فرانکی»، که در واقع نسخه کوتاه و نمایشی شده «بینویان» بود، هوگو بار دیگر گرمای انسان را لمس می کرد. هوگو از این لذت چشم پوشید و به تبعید بازگشت، همچنانکه گلابیو بدون هیچگونه امید واهی روانه زندان می شود.

امید واهی مال ماست، ما مردم اهل تئاتر

۱. منظور دوره ای است که با استعفای ناپلئون اول در ۱۸۱۴ و روی کار آمدن مجدد خاندان بوربون آغاز می شود. - ۲.

ژاک تفتای، نمایشنامه نویس، سناریو نویس، مدیر تئاتر و تهیه کننده فرانسوی که تألیفاتی نیز درباره ویکتور هوگو و بخصوص نمایشنامه «پاداش هزار فرانکی» او دارد. اجرای نمایشنامه «پاداش هزار فرانکی»، که در این مقاله مورد بحث قرار گرفت، در ۱۹۸۰-۱۹۷۹ توسط کمپانی «تئاتر در آزادی» و به کارگردانی آرتل تفتای صورت گرفت و در ۱۹۸۵ دوباره اجرا شد. در ماه ژوئیه تلویزیون فرانسه آن را نشان داد و با حمایت «انجمن فعالیت های هنری فرانسه» در فرانسه و کشورهای فرانسوی زبان آفریقا اجرا شد.

جانگیرانه و هوادارانه از سیمای آشفته هنر، تعدادی از متخصصان، و بخصوص پیر زورژل، مشغول تعیین گاهشماری دقیقی از فعالیت های هنری هوگو هستند تا بتوانند رابطه میان خلاقیت ادبی و گرافیکی او را به طور دقیقتری نشان دهند. صفحات رنگی روبرو نمایانگر قدرت و اصالت هنری هوگو هستند که با تخیل شاعرانه او پیوندی جدائی ناپذیر دارند.

صفحات رنگین

صفحه ۱۹

«زیلیات در حال برخاستن از امواج»، نقاشی آب مرکب، حدود سال ۱۸۶۵. زیلیات، قهرمان داستان «کارگران دریا»، اثر هوگو، مردی که «چهره اش از توفان و دریا تیره شده است» توصیف می شود.

صفحه ۴۰ و ۴۱

«اهلی در تبعید»، آب مرکب و گواش.

صفحه ۴۴

بالا: «صخره اورتاک». جزیره کوچکی نزدیک آلدردی در جزایر مانش. مداد، مرکب قهوه ای، آب مرکب و آبرنگ، حدود سالهای ۱۸۶۳ تا ۶۷.

پائین: «برج موشها»، آب مرکب. تاریخ این طرح به ۲۷ سپتامبر ۱۸۴۰ باز می گردد که طی آن هوگو همراه با زولیت درون سفری کوتاه به راین کرد؛ احتمالاً در ۱۸۴۷ دوباره روی آن کار شده است.

چوهر در لای کاغذ ایجاد شده اند، قطعات بریده و کنار هم چسبانده شده، و خط خطیهای حاصل از نوشتن غیر ارادی. و از ۱۸۴۸ به بعد طراحی برای هوگو از حالت يك فعالیت دست دوم خارج می شود و در واقع چند سالی فعالیت های ادبی او را تحت الشعاع قرار می دهد. طرحهای او خیلی زود مورد توجه واقع شد؛ توفیل گوتیه شاعر و رمان نویس «حساسیت بعددار و شگفت» کارهای او را ستود. این کارها احتمالاً بر بعضی از حکاکان و نقاشان، نظیر گوستاو دوره و رودولف برسدن، تأثیر گذاشته است. وان گوگم آنها را تحسین کرد و پیکاسو تعدادی از آنها را خرید.

توجه همگانی به کارهای هنری هوگو تنها در ۱۸۸۸، سه سال پس از مرگش، صورت گرفت؛ در این سال اولین نمایشگاه آثار هوگو در پاریس گشایش یافت و در آغاز قرن بیستم نیز خانه هوگو در پلاس دو ووز به عنوان موزه به روی عموم مردم گشوده شد. اما شناخت واقعی از دامنه و نورددازیهای آثار هنری هوگو تا دوران سوررئالیست های قرن بیستم به تعویق افتاد و تنها اینان بودند که خیلی زود کیفیت خیماپراگون و «ویژگیهای روانی خودکار و غیر ارادی» این آثار را کشف کردند.

اهمیت هوگو به عنوان يك هنرمند - با تخیل غنی و هنری استثنایی که هنوز تمام جنبه هایش دقیقاً روشن نشده است - به حق مورد توجه تعدادی از نویسندگان قرن نوزدهم و بیستم قرار گرفت؛ پل کلودل از «تأملات دلبره دار» خاص آثار هوگو سخن می گوید و گایتان پیکون با اشاره به طرحهای هوگو، طراحی را «قلرمو اصالت» و قلرمو جوشی می نامد. امروزه، صرف نظر از جهت گیریهای کمابیش



پادشاه
مجلس شورای ملی
مجلس شورای عالی
مجلس شورای عالی
مجلس شورای عالی



پیش کاغذ
رتال جامع علوم اسلامیہ

